

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

جواب دوم مرحوم آخوند از استدلال ابوحنيفه

جواب دوم مرحوم آخوند از استدلال ابوحنيفه اين است كه در جملاتي مثل «لا صلاة إلا بطهور» يا «لا صلاة إلا بفاتحة الكتاب» قرينه وجود دارد كه «الا» دلالت بر حصر ندارد؛ و بنا بر اين، قابليت استدلال ندارد.

اشكال دليل مرحوم آخوند

اين جواب مرحوم آخوند درست نيست؛ براي اين كه در خود اين جملات قرينه‌اي نمي بينيم. « لا صلاة الا بطهور » يا « لا صلاة الا بفاتحة الكتاب » قرينه‌اي در ظاهر، به عنوان قرينه مقاليه يا قرينه حالیه ندارند.

جواب سوم مرحوم آخوند از استدلال ابوحنيفه

جواب سومي كه مرحوم آخوند ذكر مي كنند، اين است كه بگوئيم در اين گونه جملات، مراد از نفي، نفي امكان است. «لا صلاة الا بطهور» ، يعني «لا صلاة ممكنة» ، متكلم امكانش را نفي مي كند؛ به عبارت ديگر، مقصود اين نيست كه اگر طهور آمد، صلاة مي آيد؛ بلكه مقصود اين است كه صلاة بدون طهور امكان ندارد.

اشكال اين جواب

اين فرمايش نيز محل اشكال است؛ اشكالش اين است كه «لا صلاة» مثل ساير عناوين، ظهور در فعليت دارد؛ هنگامي كه متكلم مي گويد «لا صلاة» در مقام يك عمل خارجي و يك عنوان فعلي است؛ بالفعل مي خواهد بگويد صلاة محقق نمي شود. نتيجه اين شد كه جواب‌هاي مرحوم آخوند از استدلال ابوحنيفه، مواجه با اشكال و محل مناقشه است.

جواب‌های دیگر از استدلال أبوحنیفه

بعد از جواب‌های مرحوم آخوند، دو جواب دیگر وجود دارد که یک جواب در کلمات مرحوم محقق خوئی، در جلد پنجم کتاب «محاضرات» صفحه 146 آمده است و جواب دقیق‌تر، پاسخ امام رضوان الله تعالی علیه است. اما جواب مرحوم آقای خوئی: ایشان فرموده اند این قضایا به یک قضیه ایجابیه و یک قضیه سلبیه برمی‌گردد؛ قضیه سلبیه «لا صلاة الا بطهور» این است که نماز بدون طهارت تحقق پیدا نمی‌کند؛ قضیه ایجابیه‌اش نیز آن است که هر زمانی که مأمور به صلاتی تحقق پیدا کرد، طهارت نیز وجود دارد. به عبارت دیگر، معنای حصر در اینجا این نیست که اگر طهارت پیدا شد، صلاة محقق است؛ أبوحنیفه می‌گوید اگر بگوییم «الا» همه جا دلالت بر حصر و مفهوم دارد، معنایش این است که بگوییم اگر طهارت پیدا شد، حتماً صلاة محقق است؛ در حالی که ما می‌بینیم این گونه نیست، طهارت محقق می‌شود اما صلاة محقق نمی‌شود.

ایشان مثال می‌زنند که اگر کسی گفت: «من طعام نمی‌خورم مگر با نمک»، این گونه معنا می‌شود که قضیه سلبی‌اش این است که طعام بدون نمک محقق نمی‌شود؛ و قضیه ایجابی‌اش هم این است که هر زمان که طعام محقق شد، نمک هم حتماً موجود است؛ اما هیچ کس از این قضیه استفاده نمی‌کند که هر وقتی که نمک موجود بود، طعام هم موجود است.

جواب مرحوم امام (ره): همان گونه بیان شد، مرحوم امام در جلد دوم کتاب «مناهج الوصول» صفحه 225 جواب دقیق‌تری داده و می‌فرمایند: در این گونه جملات، متکلم در مقام ارشاد به شرطیت است و اصلاً در مقام اخبار از یک عقد سلبی یا عقد ایجابی نیست. نکته مهم این تنمیه فرمایش امام است که ما اگر بگوییم در این گونه جملات، یک جمله سلبیه داریم که سلب موضوعی یا محمولی دارد؛ و یا یک جمله ایجابیه داریم.

اگر عقد سلبی یا ایجابی داشتیم، این اشکال أبوحنیفه وارد می‌شود که عقد ایجابی‌اش این است که اگر طهارت بود، صلاة باید باشد و عقد سلبی‌اش این است که اگر طهارت نبود، نماز نیست؛ و قضیه ایجابیه‌اش مشکل ایجاد می‌کند. اما امام (ره) می‌فرمایند: اصلاً این گونه جملات در مقام بیان شرطیت است؛ یعنی می‌خواهد بگوید طهارت شرط برای صلاة است، فاتحة الكتاب جزء برای صلاة است؛ وقتی در مقام ارشاد به شرطیت یا ارشاد به مانعیت بود، دیگر عقد سلبی یا ایجابی نداریم که بگوییم در اینجا، جمله مفهوم دارد. به نظر می‌رسد این بیان، بهترین بیان برای رد أبوحنیفه است و از اینجا روشن می‌شود که ادعای أبوحنیفه ادعای باطلی است؛ مگر آن که همان گونه که خود اهل نحو و ادبیات گفته‌اند، دلالت بر حصر دارد و از آن مفهوم حصر را استفاده می‌کنیم.

از شواهدی که برای این مدعا اقامه شده، کلمه شریفه توحید «لا اله الا الله» است؛ به این بیان که در صدر اسلام مشرکین خدمت پیامبر می‌رسیدند و پیامبر با اظهار «لا اله الا الله» توسط آنان توحیدشان را قبول می‌کرد. حال، اگر نگوییم که «الا» دلالت بر حصر دارد، پس بر توحید نباید دلالت داشته باشد. در حالی که می‌دیدیم پیامبر آن را به عنوان توحید و اسلام می‌پذیرفتند. پس، این کلمه توحید خودش یکی از شواهد خوب است برای این که «الا» دلالت بر حصر دارد.

بیان مرحوم آخوند

مرحوم آخوند در «کفایه» فرموده است که در کلمه توحید قرینه حالیه داریم و همین که پیامبر می‌فرموده دست از بت‌ها بردارید و آنها را کنار گذارید، شرکی در کار نیست؛ چرا که یک خدا بیشتر نداریم و با این مقدمات و شرائط می‌گفتند: «لا اله الا الله». قرینه در اینجا دلالت دارد که این کلمه دلالت بر حصر دارد. و انصاف این است که این فرمایش مرحوم آخوند، فرمایش درستی است.

یک اشکال و شبهه‌ای در کلمه «**لا اله الا الله**» وجود دارد که خبر «لا» نفی چیست؟ اگر خبر را **لا اله موجود** بگیریم، اشکالش این است که غیر از خدا، خدای دیگری موجود نیست؛ اما نفی امکان خدای دیگر را نمی‌کند. «**لا اله موجود الا الله**» نفی امکان از غیر خدا نمی‌کند؛ به عبارت دیگر، نتیجه‌اش این است که شریک الباری ممتنع نیست. اگر بگوییم خبرش ممکن است، یعنی «**لا اله ممکن الا الله**»، نتیجه‌اش آن می‌شود که فقط امکان خدا را اثبات می‌کند؛ یعنی آن خدایی که پیغمبر فرموده است، با این کلمه، امکان او اثبات می‌شود. پس چه چیزی باید در تقدیر بگیریم؟ مرحوم آخوند در کفایه فرموده اند که «اله» به معنای واجب الوجود است که وجود برای او واجب و ضروری است؛ در اینجا کلمه موجود را در تقدیر می‌گیریم و می‌گوییم واجب الوجودی به غیر از خداوند موجود نیست.

وجود واجب الوجود به غیر از خداوند را به نحو مطلق نفی می‌کنیم. سپس می‌فرمایند: به ملازمه بین دلالت دارد بر اینکه غیر از خداوند واجب الوجود دیگر ممتنع است؛ چرا که در باب واجب الوجود صحبت از امکان مساوی با وجودش است؛ یعنی همان طور که در فلسفه ثابت شده است، نمی‌توانیم بگوییم یک چیزی واجب الوجود است اما امکان دارد موجود باشد؛ چنین چیزی معنا ندارد و خلف لازم می‌آید. به عبارت دیگر، در واجب الوجود دو صورت بیشتر نداریم یا ممتنع است و یا واجب؛ اگر خود واجب الوجود موجود شد، شریکش به عنوان واجب الوجود ممتنع می‌شود.

اشکال کلام مرحوم آخوند

اشکال بیان مرحوم آخوند این است که در فلسفه داریم که اله، یا الله و یا به طور کلی ذات مستجمع جمیع صفات کمالیه و جلالیه، واجب الوجود است؛ اما در لغت هیچ لغتی و عرفی «اله» را به واجب الوجود معنا نمی‌کند. لذا اشکال فرمایش آخوند این است که این بیان گرچه مطابق با اصطلاح است، اما نه عرف با آن مساعد است و نه لغت. برخی دیگر «اله» را به معنای صانع یا خالق گرفته‌اند، «**لا اله الا الله**» یعنی «**لا خالق الا الله**». اشکال این مطلب آن است که اگر فقط خالقیت را بگوییم، خالقیت یکی از اوصاف خداوند است و دیگر به عنوان کلمه توحید نمی‌شود آن را مطرح کرد. اشکال دیگرش آن است که وقتی می‌گوییم «**لا خالق الا الله**» یعنی غیر خدا می‌شود مخلوق و غیر خدا امکان خالقیت ندارد؛ و با این بیان می‌خواهیم امکان خالقیت غیر خدا را نفی کنیم که فرع بر آن است که وقتی خالقیت خدا اثبات شد، امکان خالقیت غیر خدا نفی می‌شود؛ والا با توجه به این که دو وجود در عرض یکدیگر در نظر بگیریم، چطور می‌توانیم نفی کنیم امکان خالقیت غیر خدا را؟ یعنی اشکال دوم این است که اگر «اله» را به معنای خالق بگیریم، باز نفی امکان خالقیت غیر از خدا نداریم.

جواب از این اشکال: بهترین جواب، جوابی است که مرحوم محقق اصفهانی در جلد دوم «نهایة الدرایه» صفحه 442 بیان نموده‌اند، ایشان ابتدا می‌فرمایند بگوییم «اله» به معنای «معبود» است، «**لا اله الا الله**» یعنی «لا معبود» و می‌فرمایند مشکل اصلی مشرکین در صدر اسلام شرک در توحید بود؛ «**وَلَا يَنْ سَأَلْتَهُمْ مِنْ خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لِيَقُولَنَّ اللَّهُ**»؛ اصل ذات خدا را قبول داشتند و توحید در ذات داشتند؛ اما – «**وَمَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفًا**»؛ از مشرکین سؤال می‌کردند که چرا بت‌ها را می‌پرستید؟ می‌گفتند اینها مقرب ما به سوی خدا هستند. به همین جهت، پیامبر به آنها فرمود بگویید: «**لا اله الا الله**»، یعنی «**لا معبود الا الله**».

به بیان مرحوم اصفهانی اشکالی می‌کنند که در نتیجه ایشان می‌فرماید: باید بگوییم «لا مستحق لمعبودية»؛ یعنی «اله» را به معنای معبودیت فعلی هم معنا نکنید؛ بلکه بگوییم «اله» یعنی «المستحق للمعبودية» که با این بیان دیگر این مشکل و شبهه در کلمه توحید حل می‌شود. بحث از «إِلَٰه» تمام شد، بحث از کلمه «إِنَّمَا» **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** فردا. والسلام.